

فصلنامه مطالعات

دوره اول / شماره ۰۴ پاییز ۱۳۹۰ / صص ۷۱۰ - ۱۰۰

معامله بزرگ در روابط روسیه و آمریکا دوره مدودیف و اواما

جهانگیر کرمی*

استادیار گروه مطالعات روسیه، دانشگاه تهران

چکیده

در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ روابط آمریکا و روسیه به مرحله‌ای از همکاری‌های استراتژیک وارد شد که مورد توجه بسیاری از تحلیل‌گران مسائل بین‌المللی قرار گرفت؛ مرحله‌ای که تحلیل عوامل مؤثر بر آن، برای ایران نیز اهمیت زیادی دارد.

فهم این وضع جدید، مستلزم پاسخی روشن به این پرسش‌هاست که در روابط دو کشور دقیقاً چه اتفاقی روی داده است؟ آیا مقامات دو کشور می‌توانند مشکلات متعدّد در روابط

* (نویسنده مسئول): Jkarami@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۲۸

متقابلشان را حلّ و فصل کنند؟ چرا دو کشور به این وضع جدید رسیده‌اند؟ چشم‌انداز این روابط چیست؟ این اتفاق چه پیامدهایی برای دولت‌های دیگر دارد؟

آنچه در حال حاضر قابل درک است، مسیری از همکاری و کاهش رقابت را نشان می‌دهد. برای تبیین این وضعیت، فرضیه‌ای که بررسی خواهد شد، آن است که «نیازهای روسیه به فناوری‌های جدید و نیازهای آمریکا به همکاری روسیه در مسائل امنیتی بین‌المللی، در ایجاد روابط نزدیک در دو سال اخیر، مهم‌ترین عامل بوده است».

برای پاسخ به پرسش‌های تحقیق و بررسی فرضیه آن، نخست به نگرش‌های متفاوت دو دولت و سابقه‌ای از روابط آن‌ها می‌پردازیم. سپس حوزه‌ها و موضوع‌های مهم متقابل دو کشور در سطوح بین‌المللی، منطقه‌ای و دوجانبه (به‌ویژه در دهه اخیر) مطرح می‌شود. موضوع بحث بعد نیز توافق‌های انجام شده در دو سال اخیر است. در واپسین بخش، عوامل و متغیرهای اصلی اثرگذار بر روابط روسیه و آمریکا تحلیل خواهد شد.

واژگان کلیدی: آمریکا، روسیه، روابط سیاسی، روابط استراتژیک، سیاست خارجی، سیاست بین‌الملل، ناتو.

درآمد

از زمان جنگ جهانی دوم تا کنون، روابط روسیه و آمریکا از مهم‌ترین موضوع‌های بین‌المللی بوده و بیش از هر رابطه دیگری بر سیاست بین‌الملل و حتی روابط سایر دولت‌ها تأثیر گذاشته است. بزرگ‌ترین بخش این اهمیت، به پیامدهای سیستمی آن برای نظام جهانی و مسائل سیاسی و امنیتی بین‌المللی برمی‌گردد. زیرا آثار روابط این دو کشور بر نظام بین‌المللی و مسائل مختلف آن در حوزه‌های گوناگون، می‌تواند به شکل‌گیری بحران‌ها یا پایان یافتن آن‌ها کمک کند.

از این رو، می‌توان گفت بسیاری از مسائلی که در دستور کار نظام بین‌الملل قرار دارد، به‌گونه‌ای با اراده این دو قدرت و دوری و نزدیکی آن‌ها به یکدیگر مربوط می‌شود. این از ویژگی‌های ساختاری نظام بین‌المللی، از زمان جنگ جهانی دوم تا پایان

جنگ سرد و حتی تا امروز است.

روسیه پس از شوروی، قدرت و اثرگذاری سال‌های پیش را ندارد؛ اما با توجه به عضویت آن در شورای امنیت سازمان ملل متحد، قدرت هسته‌ای، هم‌جواری و درگیر بودن در عرصه گسترده‌ای از جغرافیای جهان (از ژاپن، چین، آسیای مرکزی، دریای خزر، قفقاز، دریای سیاه، شرق اروپا، تا حوزه دریای بالتیک) و نیز امکان حمایت و تقویت نظامی دولت‌های مخالف آمریکا، هنوز هم تأثیرگذاری دوری و نزدیکی آن به آمریکا، برای آمریکا، غرب و سایر بازیگران سیاست بین‌المللی انکارناشدنی است. حتی پس از فروپاشی اتحاد شوروی، روابط روسیه جدید با آمریکا اهمیت خود را حفظ کرده است. این روابط در بیست سال اخیر، دوره‌هایی از همکاری و رقابت را با فراز و نشیب ویژه‌ای سپری کرد.

پس از همکاری‌های ابتدای دهه ۱۹۹۰، روسیه و آمریکا به رقابت‌های اواخر آن دهه رسیدند و همکاری‌های راهبردی دو دولت، در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ و به تدریج از سال ۲۰۰۳ به وادی رقابت‌هایی افتاد که تا مرز رویارویی و شاخ‌وشانه کشیدن در بحران اوستیا (در سال ۲۰۰۸) پیش رفت. اما از سال‌های ۲۰۰۹ و به تدریج ۲۰۱۰، روابط دو کشور به مرحله‌ای از همکاری‌های استراتژیک وارد شده است؛ مرحله‌ای که مورد توجه بسیاری از تحلیل‌گران مسائل بین‌المللی قرار گرفته و بررسی وضعیت و عوامل مؤثر بر آن، برای ایران نیز اهمیت زیادی دارد.

فهمیدن واقعیت این وضعیت جدید، در گرو یافتن پاسخ‌هایی روشن برای این

پرسش‌هاست:

- در روابط دو کشور دقیقاً چه اتفاقی رخ داده است؟
- آیا مقامات دو کشور می‌توانند مشکل‌های متعددی را که در روابط متقابلشان وجود دارد، حل و فصل کنند؟
- چرا دو کشور به این وضعیت جدید رسیده‌اند؟
- چشم‌انداز این روابط چیست؟

- این اتفاق برای دولت‌های دیگر چه پیامدهایی دارد؟

به هر حال، آنچه در حال حاضر قابل درک است، مسیری از همکاری و کاهش رقابت را نشان می‌دهد و فرضیه‌ای که برای تبیین آن بررسی خواهد شد، آن است که «نیازهای روسیه به فناوری‌های جدید و نیازهای آمریکا به همکاری روسیه در مسائل امنیتی بین‌المللی، مهم‌ترین عامل در ایجاد روابط نزدیک در دو سال اخیر بوده است».

البته تأکید بر این فرضیه، به معنای نادیده گرفتن سایر عوامل در روابط دو کشور نیست؛ به نظر نگارنده، فرضیه مطرح شده از اهمیت تبیین‌کنندگی بیشتری برخوردار است. در این رابطه می‌توان از برخی عوامل شخصیتی و نگرشی نیز یاد کرد؛ اما به نظر می‌رسد، این عوامل نقش محدودتری داشته باشند. منظور از عوامل شخصیتی و نگرشی، رئیس‌جمهور اوباما و سیاست «تغییر» مورد نظر او، و مدودیف و نگرش غیرامنیتی و تأکیدش بر مقوله‌هایی چون توسعه اقتصادی و رفاه عمومی است. همین‌طور باید به مشکلات اقتصادی در دو کشور، پس از بحران اقتصاد جهانی نیز توجه کرد. منظور از مشکلات اقتصادی، بحران اقتصادی جهانی در آمریکا و نیز آثار آن در کشور روسیه و گرفتاری‌های گوناگون این کشور در دو سال اخیر است.

حل و فصل تدریجی برخی اختلاف‌ها به این معنی است که مشکلات سیاسی و امنیتی میان دو کشور حل نخواهد شد، بلکه این مشکلات برای مدتی تحت تأثیر همکاری‌های بین دو دولت قرار خواهد گرفت؛ وضعیتی که برای کشورهای مثل جمهوری اسلامی ایران و کره شمالی محدودکننده خواهد بود.

برای پاسخ به پرسش‌های تحقیق و بررسی فرضیه آن، نخست به نگرش‌های متفاوت دو دولت و سابقه‌ای از روابط آن‌ها می‌پردازیم. سپس حوزه‌ها و موضوع‌های مهم متقابل دو کشور در دهه اخیر و در سطوح بین‌المللی، منطقه‌ای و دوجانبه مطرح می‌شود. موضوع بحث بعدی نیز توافق‌های انجام شده در دو سال اخیر است. در واپسین بخش، عوامل و متغیرهای اصلی اثرگذار بر روابط روسیه و آمریکا تحلیل خواهد شد.

شکل‌گیری نگرش همکاری و تهدید در تعاملات روسی - آمریکایی

تحلیل‌گرایان سیاست خارجی برای فهم رفتارها و تعاملات دولت‌ها، به تصمیم‌گیران دولت‌ها و عوامل روانی و فردی مؤثر بر تصمیم‌های آن‌ها، ماهیت جهان‌بینی، نگرش‌ها و گفتمان‌های حاکم بر دولت، نیازهای داخلی، افکار عمومی، نوع نظام سیاسی، ساختارهای حکومتی و فرهنگ ملی توجه می‌کنند. آن‌ها از این دریچه، به دلایل و عوامل تحولات حاد در روابط خارجی این دولت‌ها می‌نگرند (Hill, 2005, p. 219).

اما تکوین‌گرایان (سازهانگاران)، ضمن پذیرفتن اهمیت این متغیرها و درک جایگاه این عوامل، با ناکافی دانستن آن‌ها، به عواملی دیگری مثل هویت دولت (از جمله بحران هویت، عبور از بحران هویت و رسیدن به خودآگاهی جدید)، تفسیر تاریخی واقعیت‌های امروزی و ترکیب عناصری چون تاریخ (بازپیدایی تحقیرهای تاریخی) و ژئوپلیتیک آسیب‌پذیری اشاره می‌کنند. از این نظر، وجود ذهنیت تاریخی به همراه واقعیت‌های موجود (ترکیب امنیت و هویت)، می‌تواند در مقاطع خاص، روی آوردن به رفتارهای سخت‌گیرانه‌تر را به‌خوبی تحلیل کند.

هویت ملی و خاطره‌های تاریخی، رسالت و نقش ملی (علائق سنتی) و جایگاه آن (ژئوپلیتیک) می‌تواند با در نظر گرفتن ویژگی‌های مربوط به تفسیر انسانی و تعاملات بین‌المللی، هویتی را برای دولت‌ها ترسیم کند که ستیزه‌جو یا همکاری‌کننده باشد. البته در این میان، نقش سایر بازیگران در احیای آن خاطره‌های تاریخی و ظهور آن تجربه‌ها کم نیست. مجموع این عوامل، شرایط را برای تعاملی آرام یا تند فراهم می‌آورد. سیاستمداران در چنین وضعیتی برای ایفای نقش ملی دست به انتخاب می‌زنند؛ نقشی که در حیاتی‌ترین نقطه ژئوپلیتیک کشور و در ارتباط با مهم‌ترین کشورهای مؤثر بر حیات و سرنوشت ملی رقم می‌خورد (Kubalkova, 2001, pp. 6 - 7).

روس‌ها نیز همانند دیگر اقوام اروپایی، به سرزمین‌های حاشیه شرق در آمریکای کشف‌شده رفته، آن را «آمریکای روسی» نامیده بودند؛ اما به تدریج این سرزمین را از دست دادند. گنورگی ورنادسکی این حادثه را به‌منزله از دست دادن امکانات برای

فعالیت خلاق قوم روس تعبیر کرد (زادوخین، ۱۳۸۴، ص. ۲۳۵). بعدها نیز در اندیشه روشنفکران روسی قرن ۱۹، از آمریکا به عنوان ملتی جدید و مدل نوین کشورداری یاد می‌شد. اما پس از انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷، در نظام فکری جدید، به تدریج آمریکا در هیئت یکی از قدرتهای سرمایه‌داری و به عنوان دشمن تصویر شد.

سال‌های جنگ جهانی دوم از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵، آمریکا متحدی برای شوروی بود؛ اما با پایان یافتن جنگ، به مظهر غرب، سردمدار جهان سرمایه و خطر خارجی تبدیل شد. از این زمان، ضدیت با آمریکا، ادامه سنت مقابله روسیه با غرب شد. مناسبات روسی - آمریکایی در این چارچوب‌های روان‌شناختی توسعه یافت و ضدیت با آمریکا به جزء ماهوی نظریه سیاست داخلی و خارجی شوروی تبدیل شد (همان، ص. ۲۳۷).

از این زمان، به دلیل مجموعه‌ای از اقدام‌ها، رفتارها و مداخله‌ها در امور جهانی، دو قدرت، رقیب ژئوپلیتیک هم شدند. تا اینکه اندیشه جدید گورباچف در سیاست خارجی، نگاه ایدئولوژیک و قدرت‌محور به آمریکا را دگرگون کرد. در نتیجه، نگرش مثبتی به آمریکا شکل گرفت و در میان بخشی از نخبگان و جامعه روس، جریان‌هایی به طور ناخودآگاه از نظام و شیوه زندگی آمریکایی تقلید کرد. البته در کنار این‌ها، ناسازگاری داخلی با تجربه آمریکایی و ناتوانی استفاده از آن به نفع خود نیز مشاهده می‌شد.

از این نگاه، در دوره جدید، تداوم راهبرد ضدشوروی و سیاست اوراسیای مرکزی، موسوم به «پیشبرد دموکراسی»، در رفتارهای واشنگتن مشهود بود. در این دوره، افکار عمومی روسیه نسبت به آمریکا منفی نبود؛ اما به تدریج با حوادثی نظیر مداخله‌های آمریکا در بالکان، به‌ویژه در بحران کوزوو در سال ۱۹۹۹، روابط دو کشور تیره شد. با وجود این، پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، روابط دو کشور تا دو سال بعد بهبود یافت و تنها پس از تصمیم آمریکا در حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ و موج انقلاب‌های رنگی در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (سی. آی. اس)، تداوم گسترش ناتو به مرزهای روسیه و طرح استقرار سپر موشکی در اروپای شرقی، بار

دیگر در مناسبات دو سو مشکلاتی جدی روی داد (Valeriano, 2007, pp. 12-13). بحران اوستیا در سال ۲۰۰۸، به مناسبات مسکو - واشنگتن بزرگترین ضربه را وارد کرد.

مطالعه‌ها و نظرسنجی‌های مختلف نشان می‌دهد که در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸، روابط و نگرش‌های اجتماعی متقابل در دو کشور، در بدترین وضعیت خود از زمان پایان جنگ سرد بود و هر دو طرف، ذهنیتی منفی و رفتاری هجومی نسبت به یکدیگر داشتند.

نتیجه یک نظرسنجی در سال ۲۰۰۷ نشان داد: ۸۰ درصد از جوانان روس نگاهی منفی به آمریکا دارند. در آمریکا نیز ۵۳ درصد از مراجعه‌شوندگان همین نگاه را به روسیه داشتند (Frist, 2007, p. 7). نظرسنجی دیگری نشان می‌دهد: در سال ۲۰۰۷، ۱۵ درصد از روس‌ها آمریکا را دشمن، ۱۵ درصد آن را رقیب، ۴۰ درصد هم آن را بی‌طرف و تنها ۲۰ درصد آن را دوست می‌دانند (Mendelson, 2008, p. 137). از روزی که اتحاد شوروی فروپاشید، دو دیدگاه متعارض در آمریکا وجود داشته است:

۱. دیدگاهی که کمک به روسیه را برای جلوگیری از تبدیل آن به تهدیدی جدید در نظر می‌گیرد؛

۲. دیدگاهی که منافع کشور را به روسیه‌ای ضعیف و ناتوان در مقابل آمریکا ترجیح می‌دهد و به این منظور، بر مداخله در امور داخلی آن تأکید می‌کند (Garrett, 2008, pp. 3 - 4).

البته در مسکو نیز میان جریان‌های فکری و سیاسی گوناگون، بر سر نوع رابطه با آمریکا اختلاف‌های زیادی وجود دارد. به‌طور مشخص، جریان‌های ملی‌گرا، اسلاوگرا و اوراسیاگرا در برابر آتلانتیک‌گراها - که به رابطه با آمریکا بسیار بها می‌دهند - قرار می‌گیرند.

در سند سیاست خارجی روسیه که در سال ۲۰۰۸ تصویب شد، تأکید شده است: روسیه، روابطش را با آمریکا بر اساس قابلیت روابط اقتصادی، علمی و فنی و نیز بر اساس نقش کلیدی آمریکا در وضعیت ثبات استراتژیک جهانی و وضعیت بین‌المللی پیش می‌برد؛ برای تحقق این هدف، لازم است روابط دو کشور به مشارکت استراتژیک برسد. همچنین در این سند آمده: روسیه علاقه‌مند است اقدام‌های آمریکا در امور جهانی، مبتنی بر اصول و هنجارهای حقوق بین‌الملل و منشور سازمان ملل متحد باشد.

روسیه در سند استراتژی امنیت ملی - که در سال ۲۰۰۹ منتشر شد - تا سال ۲۰۲۰، یک‌جانبه‌گرایی را تهدید مهمی برای امنیت ملی کشورها می‌داند و بر آمادگی برای همکاری استراتژیک و برابر با آمریکا، به منظور جلوگیری از گسترش هسته‌ای، تروریسم و مناقشه‌های منطقه‌ای، و رسیدن به توافق‌های استراتژیک هسته‌ای و کنترل تسلیحات تأکید می‌کند. در مقابل، در راهبرد امنیت ملی آمریکا - که در ۲۷ مه ۲۰۱۰ به تصویب رسید - توصیه شده است: روسیه طرفدار صلح باشد، قوانین بین‌المللی را محترم بشمارد و در اروپا و آسیا همانند شریک مسئول رفتار کند. همچنین، در این سند راهبردی، بر تعامل بیشتر روسیه در امور جهانی تأکید شده است.

از مجموع این مطالب می‌توان دریافت که روابط آمریکا - روسیه و نگرش مقامات دو کشور به یکدیگر، در طول زمان و بر حسب مسائل و موضوع‌های میان آن‌ها نوسان داشته است و درک روشن‌تر این روابط و تعاملات (به‌ویژه فضا و شرایط آن) در دهه اخیر، مستلزم بررسی مهم‌ترین مسائل و دستور کارهای میان آن‌ها در حوزه‌های بین‌المللی، منطقه‌ای و دوجانبه است.

نگاهی به روابط دو دولت از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۸

روابط روسیه و آمریکا با فروپاشی شوروی بهبود یافت. در دهه ۱۹۹۰، به جز کدورت‌هایی بر سر مسئله کوزوو که در سال ۱۹۹۹ اتفاق افتاد، مشکل حادی میان دو

کشور به وجود نیامد. این تعاملات، به دنبال روی کار آمدن پوتین و بوش در سال ۲۰۰۰، با مشکلات بیشتری مواجه شد؛ اما با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، فضای امنیتی - روانی حاکم بر روابط دو کشور، دوباره بهبود یافت.

پوتین، به منزله نخستین رئیس دولت غیرغربی، با صدور بیانیتهای به صف همکاری امنیتی با آمریکا در مقابل تروریسم پیوست. در مقابل، آمریکاییها نیز در ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۱، در سند «بررسی دفاعی» خود - که پتیاگون آن را منتشر کرد - روسیه را از فهرست تهدیدهای امنیتی خود خارج کردند. به این ترتیب، چارچوبی استراتژیک شکل گرفت که در آن، روسیه شأن خاصی برای خود قایل بود و تعارضهای احتمالی با آمریکا در پیوند با آن شکل می گرفت.

تعاملات امنیتی روسیه با آمریکا در دوره مذکور را می توان تحت عناوین جنگ افغانستان، جنگ عراق، تسلیحات استراتژیک و توافق استراتژیک دو کشور در سال ۲۰۰۲ بررسی کرد. بررسی این موارد نشان می دهد که به ظاهر، جایگاه واشنگتن برای مسکو، به تدریج از شریکی استراتژیک در مقابله با تروریسم تغییر کرد. در موضوع عراق، این شراکت به همکاری نکردن و بیانیهها و اظهار نظرهای دیپلماتیک مخالفت جویانه تبدیل شد. اما در عمل، این مخالفتها بیشتر مصرف داخلی داشتند و مقامات روس کمتر به فکر رقابت جدی با آمریکا بوده اند.

از نظر دولت مردان روس، آمریکاییها نباید به بهانه مقابله با تروریسم و جلوگیری از گسترش جنگ افزارهای کشتار جمعی، قلمروی نفوذ و حوزه منافع استراتژیک خود را به زیان قدرت های بزرگ (از جمله روسیه) گسترش دهند. اما این مخالفتها بیشتر متوجه همکاری دولت های معترض اروپایی (نظیر فرانسه و آلمان) و فقط در سطح دیپلماتیک و سیاسی بوده است.

تا پیش از ۱۱ سپتامبر، روسها همواره شکایت می کردند که آمریکا به طور مستقیم از گروه های اسلام گرا حمایت کرده، یا سیاست های روسیه را در مقابل این گروهها محکوم می کند. اما حادثه ۱۱ سپتامبر، فرصت مهمی در اختیار مسکو قرار داد؛ چراکه

پیدایش یک تهدید، فصل مشترکی برای اتحاد با غرب در مقابل جریان‌های اسلام‌گرا و به‌ویژه طالبان بود. این بار، برخلاف دوره قبل - که برداشت و درک روس‌ها از حضور آمریکا در منطقه، به‌منزله حرکتی برای جدایی آن از مسکو بود - روس‌ها نیروهای نظامی آمریکا را عاملی برای رفع خطر گروه‌های مسلمان تلقی کردند. پس از این حادثه، ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، موضع کشورش را در شش بند اعلام کرد.

با وجود مشکلاتی که روسیه در مورد عراق داشت، مسکو حاضر نبود به خاطر بغداد، خود را کاملاً در مقابل غرب و شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار دهد. تلاش‌های این کشور، بیشتر به محدود کردن آمریکا و حفظ منافع روسیه در عراق برای دوره پس از تحریم‌ها معطوف بود. این وضعیت تا سال ۱۹۹۹ ادامه یافت.

به دلیل تحقیری که دولت روسیه در جریان بحران کوزوو متحمل شد، افکار عمومی روسیه، به‌ویژه نخبگان آن، به ضدیت با غرب متمایل گردید. در سال ۲۰۰۰، با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین و تصویب اسناد استراتژیک جدید، به‌منظور گسترش روابط با متحدان پیشین (همانند عراق)، «سیاست خارجی» و «دکترین نظامی» در دستور کار قرار گرفت. به این ترتیب، روس‌ها به‌طور جدی کوشیدند موقعیت خود را در منطقه خلیج فارس تحکیم کنند.

حادثه ۱۱ سپتامبر دو مفهوم تروریسم و تسلیحات کشتار جمعی را در دستور کار امنیت بین‌المللی قرار داد. مسکو نیز به این روند پیوست و همان‌طور که پیشتر گفته شد، برای نابودی طالبان و القاعده، تا جایی که امکان داشت، با دولت ایالات متحده همکاری کرد.

سران مسکو و واشنگتن در سال ۲۰۰۲، بیانیه مشترکی صادر کردند. بر اساس این بیانیه، با توجه به محیط جدید قرن ۲۱، فصل جدیدی از همکاری مشترک دو طرف آغاز شد. این همکاری - که براساس ارزش‌های مشترک و مقابله با تهدیدها و چالش‌های جدید در جهان است - آشکارا به دشمنی دو کشور پایان داده است. مقابله

با تروریسم، ثبات در افغانستان، آسیای مرکزی و قفقاز، همکاری در چارچوب ناتو، شورای امنیت سازمان ملل متحد، سازمان امنیت و همکاری اروپا، گروه هشت، صلح در خاورمیانه و بالکان، گفتگو درباره عراق، مقابله با قاچاق مواد مخدر، همکاری‌های اقتصادی و جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، از مهم‌ترین مفاد این چارچوب است. با وجود اختلاف دو کشور در مسئله عراق، روسیه و آمریکا همچنان در چارچوب بیانیه مذکور حرکت می‌کردند. اما موج انقلاب‌های رنگی در منطقه نزدیک به روسیه و سپس مسائلی چون سپر موشکی آمریکا در چک و لهستان، روابط دو دولت را تیره‌تر کرد (کرمی، ۱۳۸۴، ص. ۱۶۰).

حوزه‌های تعامل در دهه اخیر

حوزه‌های تعامل روسیه و آمریکا، طیف گسترده‌ای را دربرمی‌گیرد؛ اما می‌توان با دسته‌بندی ساده‌ای آن‌ها را در دو دسته مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای دوجانبه بررسی کرد. تروریسم، گسترش هسته‌ای، کنترل تسلیحات استراتژیک، انرژی، سازمان تجارت جهانی و حقوق بشر از مهم‌ترین مسائل بین‌المللی است که در دستور کار قدرت‌های بزرگ جهانی قرار دارد و در ده سال اخیر مورد توجه خاص روسیه و آمریکا قرار داشته است.

البته تروریسم مشکلی جهانی و نیز مشکل آمریکا و روسیه است. در سال ۲۰۰۱، روس‌ها از اولین کشورهایی بودند که در این باره به آمریکا کمک کردند؛ اکنون نیز محدودیت و مشکلی برای ادامه همکاری در این زمینه ندارند. همکاری دو کشور درباره افغانستان از ابتدا تا کنون ادامه داشته و با اینکه روسیه به‌طور مستقیم با این موضوع درگیر نیست، از کمک‌های غیرمستقیم خودداری نکرده است. مصداق‌های تروریسم برای دو کشور متفاوت است؛ در مواردی، آنچه مسکو در داخل به عنوان تروریسم با آن درگیر است، در واشنگتن به‌منزله موضوعی مربوط به حقوق بشر مورد توجه قرار می‌گیرد.

گسترش هسته‌ای نیز موضوعی است که دو کشور روسیه و آمریکا، با وجود تفاوت در روش‌های برخورد، دربارهٔ کلیت آن اتفاق نظر دارند. روس‌ها تنها با ایجاد تأخیر در روند تسلسل قطعنامه‌ها علیه کرهٔ شمالی و ایران، مانع سرعت گرفتن صدور آن‌ها شده‌اند. اما پس از توافق‌های اخیر میان مقامات دو کشور، این مسئله به‌طور جدی‌تری در دستور کار قرار گرفت و احتمال اینکه مسکو محدودیتی برای صدور قطعنامه‌های جدید ایجاد کند، کم است. سیاست کلان دو کشور دربارهٔ گسترش هسته‌ای تفاوت زیادی ندارد؛ اما روس‌ها به‌طور جدی، دغدغهٔ حفظ و احترام به حاکمیت‌های ملی را دارند و نمی‌خواهند موضوع‌هایی از این قبیل، موجب نادیده گرفتن و محدود کردن حاکمیت‌های ملی شود (Goldschmidt, 2008, pp. 2 - 3).

در موضوع کنترل تسلیحات استراتژیک، با توجه به پایان قرارداد تسلیحات استراتژیک، اواما ابتدا پیشنهاد به‌صفر رساندن سلاح‌های استراتژیک دوربرد را مطرح کرد. اما از نگاه روس‌ها، کاهش اساسی زرادخانه‌های هسته‌ای و امتناع کامل از داشتن سلاح‌های هسته‌ای هم برتری یک‌جانبهٔ نظامی ایالات متحده در جهان را تثبیت می‌کند؛ زیرا آن‌ها برتری خود را در زمینهٔ سلاح‌های متعارف حفظ خواهند کرد. سرانجام دو رئیس‌جمهور در هشتم آوریل ۲۰۱۰ در پراگ، پایتخت چک، پیمان کاهش تسلیحات استراتژیک تهاجمی (استارت) را امضا کردند؛ پیمانی که اگر تصویب شود، پارلمان‌های دو دولت آن را اجرا خواهند کرد.

انرژی نیز در روابط روسیه با آمریکا، به‌ویژه در روابط روسیه با اتحادیهٔ اروپا، عامل مهمی به‌شمار می‌رود و روسیه در دههٔ اخیر بارها از آن به‌مثابهٔ ابزار فشار بر اروپا و سایر کشورهای همسو با غرب استفاده کرده است. در این سال‌ها آمریکا نیز همیشه نگران وابستگی اروپا به انرژی روسیه بوده است. این موضوع، متحدان آمریکا را در برابر فشارهای روسیه آسیب‌پذیر می‌کند و همواره از سوی مسکو به‌منزلهٔ عامل بازدارنده‌ای، علیه دولت‌هایی که سیاست و نگرش همکاری بیشتر با آمریکا را دارند،

مطرح بوده است. به همین دلیل، آمریکا از خط لوله انرژی تاباکو و ترانس خزر حمایت می‌کند تا موقعیت انحصاری روسیه را در تأمین انرژی اروپا متزلزل کند. در بحث تجارت جهانی، سال‌هاست روند عضویت روسیه در سازمان تجارت جهانی در جریان است. در ملاقات اخیر رئیس‌جمهورهای دو کشور در واشنگتن نیز بر عضویت این کشور تا ماه سپتامبر ۲۰۱۰ تأکید شده است. سال‌هاست روسیه خواستار عضویت در سازمان تجارت جهانی است؛ اما مهم‌ترین مانع آن، عدم موافقت آمریکا بوده است.

سرانجام اینکه، حقوق بشر در روسیه، به‌ویژه برای دموکرات‌های آمریکا، همواره از موضوع‌های مورد علاقه بوده است. در واشنگتن نیز از سازمان‌های مردم‌نهاد، رسانه‌ها و نهادهای مدنی حمایت می‌شود؛ این موضوع حساسیت روس‌ها را برانگیخته است. با وجود آنکه در نشست اخیر نیز نکته‌هایی در این باره مطرح شده است، احتمالاً این موضوع حساسیت گذشته را نخواهد داشت و به‌نظر نمی‌رسد حقوق بشر در روسیه مانعی برای روابط سیاسی و اقتصادی دو کشور ایجاد کند.

در مسائل منطقه‌ای، گستره‌ای از موضوع‌ها و مسائل (از امنیت اروپا، گسترش ناتو، بحران‌های منطقه‌ای از کوزوو تا مولداوی، گرجستان و قرقیزستان تا مسائل خاورمیانه، عراق و افغانستان) در میان دو دولت وجود دارد. مسائل منطقه‌ای مهم برای دو کشور، در سه منطقه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (سی. آی. اس)، اروپا و خاورمیانه قرار دارد و در سایر مناطق، میان دو سو رقابت چشمگیری مشاهده نمی‌شود.

منطقه سی. آی. اس برای مسکو از جمله منافع حیاتی، ممتاز و حوزه نفوذ ویژه است. این منطقه، به‌مثابه اولویت نخست سیاست خارجی روسیه در بیست سال اخیر، در معرض تهدید نفوذ و حضور آمریکا و متحدان آن قرار داشته است (Kramer, 2010, p. 63). امواجی از فعالیت‌های آمریکا (از استقرار پایگاه‌های اطلاعاتی و نظامی آمریکا تا گسترش نهادهای امنیتی غربی و انقلاب‌های رنگی) منافع حیاتی روسیه را در

این منطقه به مبارزه طلبیده است. جنگ اوستیا در تابستان ۲۰۰۸ را باید نقطه اوج تقابل آمریکا و روسیه در این منطقه دانست. اما به نظر می‌رسد، از تابستان گذشته و پس از تعاملات جدید مسکو - واشنگتن، دست روسیه در این منطقه بازتر از گذشته شده است و با وجود تداوم برخی اختلاف نظرها، روند کلی امور، برخلاف منافع روسیه نیست. مسکو همواره از واشنگتن انتظار داشته است، نظام امنیتی و اقتصادی روسیه در این منطقه را به رسمیت بشناسد.

منطقه اروپا اولویت دوم سیاست خارجی روسیه است و بیشترین تهدیدهای امنیتی این کشور، هنوز در این حوزه قرار دارد. گسترش ناتو به شرق و مسئله سپر موشکی آمریکا در چک و لهستان، مهم‌ترین نمودهای این تهدید است.

درباره گسترش ناتو، با وجود آنکه هنوز توافق خاصی میان آمریکا و روسیه وجود ندارد، به نظر می‌رسد فعلاً موضوع عضویت اوکراین و گرجستان منتفی است. روس‌ها منتظرند تا طبق طرح مدویدف، نظام واقعی و فراگیری «از ونکوور تا ولادی وستک»، با مشارکت آن‌ها، همکاری‌های امنیتی منطقه‌ای یوروآتلانتیک را سامان بدهد و «از طریق تعادل روسیه، اتحادیه اروپا و آمریکا، اروپای متحدی بدون خطوط تقسیم» پدیدار شود.

در حال حاضر، آمریکا با تعلیق سپر موشکی تا سال ۲۰۱۵ و استقرار ناوهای مسلح به موشک‌های رهگیری در شمال و جنوب اروپا، توانسته است رضایت مسکو را جلب کند؛ به طوری که لاوروف گفته است: «برنامه جدید، خطری برای روسیه ندارد». واقعیت‌ها در منطقه خاورمیانه، از آن حکایت دارد که روس‌ها موضوع را به آمریکا واگذار کرده‌اند و جز روابط تجاری، علاقه سیاسی و امنیتی خاصی در مسائل جبهه عربی - اسرائیل (از لبنان و فلسطین و اسرائیل تا عراق و افغانستان) ندارند؛ اما از همکاری سیاسی با آمریکا خودداری نمی‌کنند. توافق سال گذشته درباره اجازه تردد نظامی هوایی و زمینی به آمریکا، برای دسترسی به افغانستان را باید نمونه این

همکاری‌ها دانست. برخلاف دو عرصه نخست، در ده سال اخیر، دو کشور در این حوزه حساسیت‌های کمتری داشته‌اند؛ اما به نظر می‌رسد، این وضع در حال تغییر است. در حوزه تجارت، روابط آمریکا و روسیه (در مقایسه با روابط روسیه - چین، آمریکا - روسیه، آمریکا - ژاپن و روسیه - اتحادیه اروپا) بسیار محدود است. در سال ۲۰۰۹، ارزش روابط تجاری ۱۸/۵ میلیارد دلار بود. در نشست‌های اخیر تلاش شده است محدودیت‌های موجود بر سر راه صدور کالا میان دو کشور برداشته شود. از جمله این تلاش‌ها باید به تسهیل صدور هواپیمای بویینگ اشاره کرد. از نگاه روس‌ها، امکان عرضه کالاهای روسی در بازارهای مهم جهانی فولاد، سوخت هسته‌ای و جنگ‌افزار، به توسعه همکاری‌های بازرگانی با آمریکا بستگی دارد.

اما آنچه برای روسیه بسیار اهمیت دارد، انتقال فناوری است. دیدار مدویدف از مسکو نیز با دیدار او از دره سیلیکون (مرکز جهانی فناوری برتر)، امضای قراردادهایی با شرکت‌های آمریکایی، دعوت از دانشمندان روسی مستقر در آنجا و تلاش برای الگوبرداری از آن، به منظور ساختن منطقه‌ای مشابه در نزدیکی مسکو شروع شد. طبق گزارش شورای سیاست خارجی و دفاعی روسیه، برقراری روابط سالم با ایالات متحده از نظر به‌روز کردن جامع اقتصاد و جامعه (که اولویت فصلی به‌شمار می‌رود)، برای روسیه اهمیت دارد و دریافت فناوری‌های برتر و سرمایه‌گذاری‌های مستقیم از آمریکا، از هدف‌های روسیه است.

از این رو، می‌توان گستره مهمی از مسائل میان دو قدرت بزرگ جهانی را مشاهده کرد؛ مسائلی که امکان حل و فصل و رسیدن به توافق بر سر همه آن‌ها بعید است. تنها می‌توان انتظار داشت بر سر بخش محدودی از آن‌ها توافقی حاصل شود و سایر موضوع‌ها در حاشیه قرار بگیرد.

از سال‌های ۱۹۴۵ به بعد، تلاش‌های تصمیم‌گیران دو کشور، در کنفرانس‌ها و نشست‌های مهم (از یالتا تا هلسینکی و سپس پراگ، لندن و...) تنها از رویارویی

مستقیم جلوگیری کرده و امکان داده است هر یک از آن‌ها بحران‌های بین‌المللی را به سود خود مدیریت کنند.

از میان مسائل و موضوع‌های مطرح شده میان دو دولت، چهار موضوع حساسیت و اهمیت بیشتری دارند:

۱. سیاست آمریکا نسبت به همسایگان روسیه؛

۲. طرح دفاع موشکی؛

۳. مسئله ایران، افغانستان و کره شمالی؛

۴. توسعه اقتصادی روسیه (Kramer, 2010, p. 62).

مجموعه‌ای از عوامل هویتی، ژئوپلیتیک و ساختاری وجود دارد که امکان هم‌گرایی و همکاری بلندمدت میان دو دولت را با محدودیت‌های جدی روبه‌رو می‌کند؛ اما در عین حال، امکان مصالحه کوتاه‌مدت و میان‌مدت و جلوگیری از درگیری و جنگ را فراهم می‌آورد.

توافق‌های انجام شده و مشکلات باقی مانده از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۱

کسی تصور نمی‌کرد اندکی پس از بحران اوستیا، از سردی روابط روسیه و آمریکا کاسته شود. با توجه به تعلیق روابط روسیه - ناتو و روسیه با اتحادیه اروپا و آمریکا، و مانور گسترده ناتو در دریای سیاه، انتظار می‌رفت دو کشور دوره‌ای طولانی از خصومت را پشت سر بگذارند. اما با پیروزی اوباما و برنامه سیاست خارجی او ورق برگشت. اوباما در نوشته‌ها و سخنان انتخاباتی خود، بر همکاری با روسیه و مقابله با گسترش سلاح‌های کشتار جمعی تأکید کرد. نماد این نگرش جدید، هدیه کلینتون به لاوروف در ژنو با علامت «از سرگیری دوباره» بود. پس از این، دیدار اوباما و مدودیف در آوریل ۲۰۰۹ در لندن، در حاشیه کنفرانس سران کشورهای عضو گروه ۲۰ و هنگام صدور بیانیه مشترک آمریکا و روسیه شکل گرفت. محور این بیانیه مشترک، همکاری

در امنیت بین‌الملل و از سرگرفتن مذاکره‌های مربوط به کاهش سلاح‌های استراتژیک هسته‌ای بود (سجادپور، ۱۳۸۸، ص. ۳۳).

از زمان روی کار آمدن اوباما تا کنون، رؤسای جمهور دو کشور هفت‌بار با یکدیگر دیدار داشته و توافقاتی مهمی به عمل آورده‌اند. از این رو، در دوره مدودیف و اوباما، روابط دو کشور به شکل جدیدی از سر گرفته شد.

با سفر کلیتون، وزیر خارجه آمریکا، به روسیه، یک گروه کاری به ریاست پریماکف (نخست‌وزیر پیشین روسیه) و کسینجر (وزیر خارجه پیشین آمریکا) تشکیل شد. وظیفه این گروه کاری بررسی دوجانبه و ارائه راه‌حلی برای بهتر کردن روابط دو کشور بود. این گروه نیز در نهایت، فهرستی از کارهای مناسب در روابط روسیه و آمریکا را به مقامات آمریکایی پیشنهاد کرد. جزئیات این فهرست به قرار زیر است:

- آمریکا نباید برای عضویت روسیه در سازمان تجارت جهانی (هدفی که روسیه سال‌هاست در پی رسیدن به آن است) مانع‌تراشی کند و باید موافقت خود را برای ورود روسیه به سازمان اعلام کند؛

- آمریکا نباید از وضعیت حقوق بشر در روسیه انتقاد کند و اگر اقدام به این کار کرد، نباید با هیاهو همراه باشد؛

- آمریکا باید نفوذ سنتی روسیه را در حوزه شوروی سابق به رسمیت بشناسد و در کوتاه‌مدت، اصراری بر عضویت اوکراین و گرجستان در ناتو نداشته باشد؛

- آمریکا روسیه را به یکی از شریک‌های خود در مسئله هسته‌ای ایران تبدیل کرده است؛ لذا باید در مسئله استقرار نظام دفاع موشکی در شرق اروپا تجدید نظر نماید و روسیه را در نظام امنیت اروپا سهیم کند (آرامی، ۱۳۸۸، ص. ۱).

در شورای سیاست خارجی و دفاعی روسیه نیز برای جلسه کمیته روسی - آمریکایی باشگاه سیاسی والدای گزارشی تهیه شده بود. در این گزارش، ضمن استقبال از پیشنهاد «از سرگیری دوباره»، فهرست منافع موازی، یکسان و نزدیک دو کشور به شرح زیر آمده است:

- حمایت همه‌جانبه از تلاش‌های ایالات متّحده و ناتو در افغانستان، بدون مداخله مستقیم نظامی؛

- طراحی خطّ مشی واحد در برابر ایران؛

- ارائه بسته واحد عوامل تشویق‌کننده سیاسی و اقتصادی و احتمالاً تحریم‌ها (بدون تجاوز نظامی که کاری بی‌معنی و خطرناک است) و جلب بیشتر چین به این سیاست؛

- حمایت از تلاش‌های آمریکا برای حلّ و فصل بحران هسته‌ای کره شمالی؛

- پشتیبانی از اقدام‌های ایالات متّحده در عراق و پاکستان؛

- نزدیکی مواضع در زمینه بحران خاورمیانه؛

- امتناع از احیای حوزه نفوذ تاریخی خود با توسل به زور؛

- فعال کردن همکاری با تروریسم بین‌المللی و جلوگیری از اعمال تروریسم هسته‌ای؛

- کمک به ایالات متّحده در زمینه جلب چین به نظم بین‌المللی اقتصادی و سیاسی و مساعدت به باقی ماندن چین در مقام عضو سازنده باشگاه جدید رهبران جهان (آرامی، ۱۳۸۸، ص. ۷).

همچنین تأکید شده است، ایالات متّحده در چارچوب این معامله باید در سیاست خود در فضای شوروی و در زمینه امنیت اروپایی تجدید نظر کند.

این مشی جدید، بدون اینکه با منافع آمریکا مغایرت داشته باشد، به پیشبرد منافع حیاتی روسیه کمک خواهد کرد. امتناع از تشویق همسایگان و شریک‌های روسیه (اوکراین، گرجستان و کشورهای دیگر) برای فاصله گرفتن از مسکو و دنبال کردن سیاست ضدّ روسی، از جمله جنبه‌های این مشی جدید است. این امر به معنی امتناع از توسعه گفتگو با این کشورها و حمایت از استقلال آنها نیست و تنها در صورتی که روسیه استقلال کشورهای فضای شوروی سابق را لغو کرده، سلطه کامل خود را بر فضای شوروی سابق احیا کند، منافع حیاتی غرب خدشه‌دار خواهد شد.

روسیه و ایالات متحده باید درباره قواعد بازی و از جمله قواعد و حدود رقابت در فضای شوروی سابق به توافق برسند و خطوط قرمزی را تعیین کنند که عبور از آن‌ها منافع حیاتی یکی از طرفین را تهدید می‌کند. در فضای شوروی سابق، خویشتن‌داری از همه چیز مهم‌تر است (همان).

در این گزارش، انتظارات روسیه از ایالات متحده به قرار زیر مطرح شده است:

- امتناع از حمایت از محافل و رژیم‌های ضدروسی در جامعه مشترک‌المنافع و تشویق سیاست ضدروسی؛
- ممانعت نکردن از توسعه روند هم‌گرایی در فضای شوروی سابق با مرکزیت روسیه؛

- حل و فصل مناقشات مزمن با شرایط قابل قبول برای روسیه؛
- طراحی راه قابل قبول برای همکاری انرژی در جامعه مشترک‌المنافع (همان، ص. ۹).

در این گزارش، معامله بزرگی نیز پیشنهاد شده است که عبارت است از:

- جلوگیری از بی‌ثباتی امنیت بین‌المللی و تیره شدن آن تا حد «جنگ همه علیه همه»، به‌ویژه پیشگیری از برخورد احتمالی قدرت‌های بزرگ؛
- محدود کردن سلاح‌های کشتار جمعی و پیشگیری از ترویج آن‌ها؛ از جمله ممانعت از برخورداری ایران از این نوع سلاح‌ها؛
- حفظ ثبات در شرایط «نظام چندقطبی همسایگان»؛
- تثبیت اوضاع افغانستان؛
- تثبیت اوضاع پاکستان؛
- جلوگیری از بروز مناقشه میان هند و پاکستان؛
- حل و فصل مناقشه اعراب و اسرائیل؛
- حل و فصل بحران هسته‌ای کره شمالی؛
- مبارزه با تروریسم بین‌المللی و پیش از همه، جلوگیری از تروریسم هسته‌ای؛
- جلوگیری از ایجاد خلأ سیاسی و حقوقی در زمینه کنترل تسلیحات هسته‌ای، بعد از انقضای مهلت اعتبار قرارداد استارت ۱؛

- تثبیت اوضاع عراق بعد از خروج نیروهای آمریکایی از این کشور و جلوگیری از تبدیل شدن این کشور به پرورشگاه تروریسم بین‌المللی؛
- تثبیت اوضاع خاورمیانه بزرگ و جلوگیری از بروز انحطاط و افراط در این منطقه؛

- تأمین امنیت در فضای کیهانی؛

- مقابله با تغییرات آب و هوا؛

- مبارزه با مواد مخدر، دزدان دریایی و بزهکاری سازمان یافته (همان، ص. ۱۰).

دیدارهای رئیس‌جمهورهای روسیه و آمریکا، نشان‌دهنده اراده جلدی در دو طرف، برای عمل کردن به این پیشنهادهاست.

یکی از نشانه‌های مهم دگرگونی نگرش‌ها و رفتارهای دولت آمریکا را باید تعلیق طرح سپر موشکی در اروپای شرقی تا سال ۲۰۱۵ دانست. این موضوع برای روس‌ها بسیار اهمیت داشت؛ چراکه آن طرح را بزرگ‌ترین تهدید نظامی برای موقعیت هسته‌ای خود می‌دانستند. دولت جدید آمریکا نیز با درک اهمیت آن، کوشید در رابطه با موضوع ایران و کره شمالی، این مشکل را حل و فصل کند (Kramer, 2010, pp. 65 - 66).

در ملاقات اوپاما و مدودیف در کرملین، در تاریخ ششم جولای ۲۰۰۹، برای تغییر در روابط دو کشور اراده‌ای جلدی وجود داشت. در این ملاقات درباره موضوع‌های مختلفی مانند کنترل تسلیحات استراتژیک، سپر موشکی در اروپای شرقی، گسترش ناتو، افغانستان و ایران گفتگو شد. همچنین دو رئیس‌جمهور بر همکاری در حل مشکلات جهانی تأکید کرده، سند همکاری مشترکی را امضا کردند.

درباره افغانستان، به‌طور مشخص میان مقامات نظامی دو طرف (ژنرال مولن و ژنرال ماکارف) قراردادی امضا شد که جزئیات همکاری متقابل را معلوم می‌کرد. به موجب این قرارداد، آمریکا اقلام نظامی برای عملیات در افغانستان را از قلمروی روسیه و به‌وسیله هواپیما و خطوط راه آهن روسیه منتقل می‌کرد (Ibid, p. 61).

در این ملاقات، رئیس‌جمهور آمریکا با خطرناک جلوه دادن برنامه هسته‌ای ایران و طرح این ادعا که ایران و کره شمالی برای قرن ۲۱ تهدید به شمار می‌آیند، بار دیگر سرنوشت استقرار سپر موشکی آمریکا در خاک اروپا را به برنامه هسته‌ای ایران پیوند زد و در سخنرانی در مدرسه اقتصادی روسیه گفت: «در صورت خودداری ایران از برنامه‌های نظامی، نظام دفاع موشکی معنای خود را از دست خواهد داد» (روزنامه سرمایه، ۱۷ تیر، ۱۳۸۸).

اوباما درباره موضوع عضویت کشورهای نزدیک به روسیه در ناتو گفت: کشوری که بخواهد عضو ناتو شود، باید اکثر مردمش رضایت داشته باشند و اصلاحات لازم در داخل آن انجام شود تا بتواند در مأموریت‌های متحدان شرکت کند. اجازه دهید روشن بگویم که ناتو باید همکاری (نه رویارویی) با روسیه را دنبال کند (Kramer, 2010, p. 63).

در تاریخ ۲۳ ژوئن ۲۰۱۰ نیز دو رئیس‌جمهور در واشنگتن درباره کنترل تسلیحات هسته‌ای و برنامه هسته‌ای ایران، گشایش مسیری جدید برای انتقال تدارکات به افغانستان، اوضاع قرقیزستان، مسائل خاورمیانه، امنیت اروپا و کاهش تجارت استراتژیک گفتگو کردند. اوباما از عضویت روسیه در سازمان تجارت جهانی حمایت کرد و گفت: دو کشور بر سر موضوع‌هایی نظیر گرجستان همچنان اختلاف نظر دارند. البته موضوع‌های تجاری و اقتصادی محور اصلی مذاکرات دوطرف بود.

توافق بر سر پیوستن روسیه به سازمان تجارت جهانی، امضای قرارداد خرید ۵۰ فروند هواپیمای بویینگ و از میان برداشتن موانع موجود بر سر راه صادرات گوشت مرغ از آمریکا به روسیه، از مهم‌ترین محورهای مذاکره‌های دو طرف بود. درباره قرقیزستان نیز از دولت موقت برای ایجاد ثبات در کشور حمایت کردند. همچنین دو طرف بر تشدید تحریم‌های ایران و کره شمالی تأکید کرده، به همکاری راهبردی در امور افغانستان تداوم بخشیدند. البته موضوع‌هایی نظیر گرجستان، گسترش ناتو، سپر موشکی، پیمان کنترل تسلیحات هسته‌ای و وضعیت حقوق بشر در روسیه،

همچنان محلّ اختلاف است. شاید مهم‌ترین دستاورد این سفر، تشکیل کمیسیونی در سطح ریاست‌جمهوری برای تداوم و گسترش روابط بود.

بازدید مدودیف از دره سیلیکون و توافق درباره سرمایه‌گذاری شرکت‌های آمریکایی در روسیه نیز از دستاوردهای سفر رئیس‌جمهور روسیه بود. این منطقه به‌عنوان مرکز جهانی فناوری برتر شناخته شده، توسعه فناوری اطلاعات و ارتباطات از آنجا شروع و عرضه می‌شود. مدودیف در حین این بازدید تأکید کرد: روسیه مایل است از تجربه‌های چنین مرکزی برای نمونه روسی در حال ساخت آن با عنوان «اسکولکوا» بهره‌گیرد؛ به‌ویژه آنکه بسیاری از دانشمندان ممتاز در این منطقه، روس‌هایی هستند که پس از فروپاشی به اینجا آمده‌اند.

بنابراین، اگرچه در مناسبات آمریکا و روسیه مسائل و موضوع‌های زیادی وجود دارد، این دو دولت در دو سال اخیر، بیشتر روی حل و فصل اختلاف درباره طرح دفاع موشکی، همسایگان روسیه، کمک به توسعه روسیه و چالش‌های استراتژیک متمرکز شده‌اند و توافق‌های مهمی نیز در این موارد داشته‌اند. در عین حال، هیچ‌یک از این موضوع‌ها تا کنون به‌صورت کامل حل و فصل نشده است؛ ماهیت آن‌ها هم به‌گونه‌ای نیست که بتوان به‌طور کامل درباره آن‌ها به توافق رسید؛ هر کدام روندی است که حل و فصل آن به زمان زیادی نیاز دارد.

موضوع طرح دفاع موشکی، فعلاً تا سال ۲۰۱۵ به تعلیق درآمده و نظام جایگزین کنونی حساسیت کمتری را در روسیه ایجاد کرده است. در موضوع همسایگان دست مسکو بازتر از گذشته شده است و آمریکا هم کمتر دخالت می‌کند. در رابطه با کمک به توسعه روسیه، به‌نظر می‌رسد برخی از محدودیت‌های پیشین برداشته شده‌اند. اما در میان این مسائل، شاید بحث چالش‌های استراتژیک از همه مهم‌تر و حساس‌تر است. این مسائل به‌گونه‌ای است که توافق در مورد یک مسئله، به توافق درباره دیگری پیوند یافته است. برای مثال، طرح دفاع موشکی به‌تعویق انداخته شده؛ بحث توسعه اقتصادی

روسیه هم روندی پنج تا ۱۰ ساله دارد؛ موضوع چالش‌های استراتژیک نیز همین‌طور است.

در زمینه کمک‌رسانی و تدارکات به نیروهای ناتو در افغانستان نیز روس‌ها همکاری لازم را به عمل می‌آورند. اما درباره کره شمالی و ایران، به نظر می‌رسد مسکو از صدور قطعنامه‌های جدید و سخت‌گیری‌های بیشتر جلوگیری نخواهد کرد. از مجموعه این تحوّل و تعامل‌ها می‌توان معامله بزرگی را درک کرد که تا کنون در توافقی‌های گوناگون خود را نشان داده است؛ اما نکته اینجاست که چرا و چگونه چنین وضعیتی پیش آمده است.

نیازهای متقابل اقتصادی و امنیتی و بازسازی روابط

رقابت از ویژگی‌های ذاتی قدرت است. بر اساس نظریه موازنه قدرت، هرگاه دولتی منافع ملی خود را تعقیب کند و برای این کار به کسب، حفظ و نمایش قدرت‌ها بپردازد، سایر قدرت‌ها نیز به شیوه‌های مختلف به چنین روندی روی می‌آورند. نتیجه چنین تلاش‌هایی شکل‌گیری نوعی موازنه قدرت است. اما نکته مهم این است که این منافع را نخبگان و افکار عمومی تعقیب می‌کنند و از راه نگرش‌ها و جهان‌بینی‌ها تفسیر می‌شوند. همین عامل، موضوع موازنه قدرت را پیچیده‌تر می‌کند.

اما درباره روابط آمریکا و روسیه، با وجود بسترها و زمینه‌های گوناگون برای رقابت دو دولت، عوامل رقابتی، موازنه‌دهنده و همکاری‌جویانه‌ای مشاهده می‌شود که حتی در دوره‌های رقابت جدی نیز معمولاً از طرف آن‌ها نادیده گرفته شده‌اند (Aron, 2006, pp. 90-91).

از میان عوامل مختلفی که موجب بهبود روابط آمریکا و روسیه در دو سال اخیر شده‌اند، می‌توان به عواملی در سطوح عینی، ذهنی، فردی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی اشاره کرد.

برخلاف سرسختی و یک‌جانبه‌گرایی جورج بوش پسر، اوباما، رئیس‌جمهور جدید آمریکا، با شعار تغییر در سیاست‌های آمریکا روی کار آمد. نگرش او از همان دوران تبلیغات انتخاباتی، بر همکاری با روسیه برای حل مسائل امنیتی بین‌المللی متمرکز بود تا از بار هزینه‌های آمریکا بکاهد. او عزم خود را برای حل مشکلات اقتصادی داخلی و مشکلات سیاسی و نظامی آمریکا در افغانستان و عراق و همچنین حل مسائلی از قبیل پرونده کره شمالی و ایران جزم کرده بود و برای رسیدن به این هدف‌ها به همکاری روسیه نیاز داشت. مجموع این مشکلات (از باتلاق خاورمیانه تا بحران جهانی اقتصادی)، ضرورت تعدیل یک‌جانبه‌گرایی و لزوم حل و فصل چندجانبه مسائل بین‌المللی را مطرح می‌کرد.

در طرف روس نیز شخصیت مدودیف و نگرش او - که برخلاف پوتین صبغه امنیتی کمتری دارد و به مسائل اقتصادی در داخل کشور توجه بیشتری می‌کند - شرایط را برای درک متقابل، مساعد کرد. از نگاه مدودیف، اگرچه روسیه در دوره پوتین توانسته بود از شرایط نامساعد دوره یلتسین در دهه ۱۹۹۰ عبور کند و موقعیت داخلی و جهانی روسیه را به‌طور چشمگیری ارتقا دهد، این کشور با مشکلات اقتصادی زیادی (به‌ویژه پس از بحران جهانی اقتصادی) رویارو بود (Medvedev, 2009).

روسیه توانسته بود به «ابرقدرت انرژی» تبدیل شود؛ اما این وضعیت، آن را نه به همتای قدرت‌های صنعتی، بلکه به «ابرقدرت جهان سوّم» تبدیل کرده بود. روندی که می‌توان از آن با عبارت «جهان سوّمی شدن روسیه» یاد کرد. شاهد این وضعیت، تحوّل روسیه از دهه ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰ بود. در مرحله نخست این بازه زمانی، ۸۰ درصد از تولیدات و صادرات روسیه را کالاهای صنعتی و در مرحله بعد، ۸۰ درصد از آن را مواد خام، به‌ویژه صادرات انرژی، تشکیل می‌داد. این یعنی «جهان سوّمی شدن روسیه» و تبدیل آن به بزرگترین اقتصاد حاشیه‌ای جهان.

رئیس‌جمهور روسیه نیز بارها بر نیاز روسیه به فناوری‌های جدید تأکید کرده است. او از لزوم تغییر نظام اقتصادی روسیه و سیاست خارجی عمل‌گرا، با هدف

جذب سرمایه و تکنولوژی و بهبود استاندارد زندگی به جای «اقدامات آشوبگرانه ناشی از نوستالژی و تعصب» سخن گفته است. مدودیف همچنین از نقش زیاد دولت انتقاد کرده، می‌گوید:

روسیه بیش از این نمی‌تواند بر پایه‌های صنعتی کهنه دوره شوروی تکیه کند و درآمد خود را از صادرات نفت و گاز به دست آورد. حیثیت و رفاه ملی نمی‌تواند برای همیشه به دستاوردهای دوره گذشته وابسته باشد. رکود اقتصادی در روسیه بیشتر از عوامل دیگر به حیثیت آن آسیب زده است (ria.novosti.ru).

او در فراز دیگری از سخنان خود، از جهان سوئی شدن اقتصاد روسیه اظهار نگرانی می‌کند:

در جهان کنونی نمی‌توان به سادگی صادرات مواد خام را اقتصاد نامید. این موضوع، رشد چشمگیر و پایدار و رفاه ملی را تضمین نمی‌کند. روسیه به اقتصاد جدیدی نیاز دارد؛ اقتصادی هوشمند براساس برتری اندیشه و تولید دانش‌های منحصربه‌فرد در راستای بهبود زندگی مردم و افزایش سطح و کیفیت زندگی مردم از طریق فناوری‌های جدید. ما نمی‌توانیم بر اساس چنین اقتصادی روسیه کنونی را قدرت جهانی بدانیم (Medvedev, 2009).

بنابراین، به نظر می‌رسد روسیه در سال ۲۰۰۸، از بحران اقتصادی جهان بسیار تأثیر پذیرفته است. این کشور به دلیل افزایش انتظارهای مردم در دوره رشد چشمگیر درآمدهای نفتی، از آغاز بحران اخیر تا کنون، مشکلات زیادی داشته است. افت ۸/۵ درصدی تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۹، بیکاری دومیلیون نفری، خروج ۵۳ میلیارد دلاری سرمایه از کشور در طول پنج ماه، کاهش بودجه ۷۰ میلیارد دلاری و مصرف ۲۰۰ میلیارد دلاری از ذخایر طلا و ارز خارجی، مشکل‌هایی را در داخل ایجاد کرده است.

کاهش درآمدهای روسیه از محل صدور انرژی و مشکلات همراه با اقتصاد مبتنی بر صدور مواد خام، مقامات روس را به ضرورت توسعه صنعتی و نیاز به فناوری و

ایده‌های نو واداشته است. سهم روسیه در تولید ناخالص جهانی ۲/۵ درصد است و مسکو می‌کوشد تا سال ۲۰۲۰ این رقم را به چهار درصد برساند. در حالی که سهم آمریکا ۱۰ برابر روسیه است. جدولی که در انتهای مقاله درج شده است، وضعیت اقتصادی دو کشور را مقایسه می‌کند.

به گفته بوریس متسوف، کاهش نرخ تولیدات صنعتی در روسیه، در مقایسه با همسایگانش بسیار بیشتر بوده و در نیمه نخست سال ۲۰۰۹، در حدود ۱۴/۸ درصد سقوط کرده است؛ رقمی که در میان کشورهای مشترک‌المنافع، بیشترین میزان سقوط به حساب می‌آید. در طول سال‌هایی که پوتین قدرت را در دست داشته، این کشور دوره کاملی از رکود را تجربه کرده است. به باور آندریاس اسلود، بحران مالی جهانی نشان داد که اقدام‌های پوتین برای ایجاد رفاه مردم کارآمد نبود و رشد اقتصادی روسیه بیشتر به دلیل قیمت بالای نفت بوده است؛ این بحران به روسیه آسیب‌های جدی وارد کرده است (دوتکویچ، ۱۳۸۸، صص. ۱۱۳ - ۱۱۴).

می‌توان دو عامل نیازهای ملی و تحوّل نگرش را به‌منزله عوامل اصلی آغاز و گسترش همکاری جدید دو کشور قلمداد کرد. در این میان، نیاز آمریکا به همکاری روسیه در طیف وسیعی از مسائل امنیتی و سیاسی (از کره شمالی تا افغانستان و ایران) و موضوع‌هایی مثل: کنترل تسلیحات استراتژیک، مبارزه با تروریسم، نیاز روسیه به فنآوری‌های نوین و وارد نشدن به دوره‌ای از رقابت‌های نظامی در پرتو مسائلی نظیر: گسترش ناتو و سپر موشکی در اروپای شرقی - که فشار آن باعث وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی در روسیه خواهد شد - دو طرف را به سوی همکاری و کاهش هزینه‌ها حرکت داده است. نگرش جدید دو دولت‌مرد نیز نتوانسته است از بار امنیتی حاکم بر نگاه‌های متقابل بکاهد. نیاز اقتصادی و فنی روسیه و نیاز امنیتی آمریکا، به صورت مکمل، گسترش همکاری را دامن زده است.

برآیند

فهم دقیق از روابط آمریکا و روسیه برای همه کشورهای اهمیت دارد؛ این موضوع برای سیاست خارجی کشورمان نیز درخور توجه است. با نگاهی به وضعیت روابط ایران و روسیه در ماه‌های اخیر، می‌توان دریافت که چگونه انجام معامله‌ای بزرگ میان آمریکا و روسیه، می‌تواند مناسبات سایر کشورها (و از جمله تهران و مسکو) را تحت تأثیر قرار دهد. تجربه پنجاهه جنگ سرد نشان می‌دهد که روابط مسکو و واشنگتن، استعداد رقابت و همکاری هم‌زمان را دارد.

اما در مورد وضعیت فعلی روابط دو کشور باید چند نکته را در نظر داشت:

۱. توافق‌های موجود به‌منزله پایان رقابت‌های دو کشور نیست. در حال حاضر، بسیاری از مسائل مسکوت نگه داشته شده یا در حاشیه قرار گرفته‌اند. در داخل دو کشور مجموعه‌ای از مسائل و موانع وجود دارد که امکان حل و فصل کامل مسائل را محدود می‌کند.

جریان‌های اسلاوگرا و ملی‌گرای افراطی در داخل روسیه، و حزب جمهوری‌خواه در آمریکا، نگران بهبود روابط دو کشور هستند. طرح مسائلی مثل جاسوسی و رسانه‌ای کردن آن نشان می‌دهد سیاست خارجی از سیاست داخلی جدا نیست. در موارد گوناگونی، جریان‌های داخلی احساس می‌کنند هر موفقیتی در خارج می‌تواند موقعیت رقیب‌های داخلی را نیز تحت تأثیر قرار دهد.

همچنین یکی از موانع روابط دو کشور را باید متحدان آن‌ها دانست؛ به‌ویژه آنکه کشورهای شرق اروپا و حوزه بالتیک و نیز گرجستان از هرگونه پیشرفتی در مناسبات مسکو و واشنگتن می‌هراسند. از سوی دیگر، ماهیت مسائل میان دو کشور، به‌منزله روندی دامنه‌دار و دایم، همچنان ابعاد رقابتی را حفظ می‌کند و دامن می‌زند.

۲. آمریکا در وضعیتی قرار گرفته است که نمی‌تواند مسائل بین‌المللی را به‌طور یک‌جانبه‌ای پیش ببرد؛ از این رو، نیازمند همکاری سایر قدرت‌ها و به‌ویژه قدرتی چون روسیه است.

۳. اگرچه روسیه امروز قدرتمندتر و به‌سامان‌تر از دهه ۱۹۹۰ است، تداوم رقابت با آمریکا را به سود خود نمی‌بیند. وضعیت مناسب روسیه در مقایسه با دهه پیش، دولت‌مردان مسکو را از این نکته غافل ننموده که درآمدهای نفتی مشکل زیرساخت‌های فرسوده و عقب‌ماندگی مربوط به تکنولوژی را برای این کشور حل نکرده است.

افتادن در دوره‌ای جدید از رقابت‌های نظامی تنها می‌تواند فرصت بازسازی اقتصادی و توسعه کشور را از میان ببرد. از این رو، روس‌ها می‌کوشند با کاستن از هزینه‌های رقابت بی‌فایده، موقعیت اقتصادی کشور را در بخش فناوری‌های نوین بهبود بخشند و از تهدیدهای امنیتی، به‌ویژه مسائلی که موقعیت روسیه را در اروپا به‌خطر می‌اندازد (مانند طرح سپر موشکی) بکاهند.

ترکیبی از نیازهای امنیتی و اقتصادی برای دو طرف (برای روسیه: بیشتر نیازهای اقتصادی معطوف به حل مشکل توسعه بلندمدت و متکی به فناوری‌های نوین، و برای آمریکا: بیشتر نیازهای امنیتی معطوف به جلوگیری از تهدیدزایی مسائل مربوط به استراتژی)، دو دولت را به سوی همکاری‌های کنونی در طیفی از موضوع‌ها سوق داده است.

پیوست

مقایسه جایگاه روسیه و آمریکا در اقتصاد جهانی

موضوع	رتبه جهانی روسیه	رتبه جهانی آمریکا
وسعت	۱	۳
جمعیت	۸	۳
تولید ناخالص داخلی	۱۱	۱
درآمد سرانه	۷۹	۱۰
برابری قدرت خرید	۱۰	۱
صادرات	۱۲	۲
واردات	۱۸	۱
سرمایه گذاری خارجی	۱۳	۱
رقابت پذیری جهانی	۵۸	۱
ساعت اداری	۱۴۳	۲۰
توسعه انسانی	۶۷	۱۲

این آمار مربوط است به سال‌های ۲۰۰۸ - ۲۰۰۷ (Brezinski, 2008, p. 110).

منابع

- آرامی، ج. (۱۳۸۸). نگاهی به روابط روسیه و آمریکا، تاکتیک یا راهبرد. اسلام تایمز، ۲۳ تیر. قابل دسترسی در:

<http://www.Islam times.org>

- دوتکوچ، پ. (۱۳۸۸). گذار نارسا: مفهوم سازی مجدد دولت توسعه گرای روسیه. ترجمه بهمن باینگانی. فصلنامه مطالعات ایراس، سال چهارم، شماره ۴، تابستان.
 - روزنامه سرمایه. (۱۳۸۸). ۱۷ تیر.

- زادوخین، آ. گ. (۱۳۸۴). سیاست خارجی روسیه، خودآگاهی و منافع ملی. ترجمه مهدی سنایی. تهران: مؤسسه مطالعات ابرار معاصر تهران.

- سجادیپور، م. ک. (۱۳۸۸). نگاه آمریکا و روسیه به امنیت بین المللی. همشهری دیپلماتیک، شماره ۳۵، صص ۱۵-۱۷.

- سنایی، م. (۱۳۸۹). روابط آمریکا و روسیه در دوره اوباما. ۱۴ اردیبهشت. قابل دسترسی در: <http://www.Iraneierasia.ir>
- کریمی، ج. (۱۳۸۴). تحولات سیاست خارجی روسیه. تهران: وزارت امور خارجه.
- Aron, L. (2006). US-Russia Relations through the Prism of Ideology. *Russia in Global Affairs, Vol. 4, No. 3*, July-September.
- Aslund, A. (2010). Why Does'nt Russia Join the WTO. *The Washington Quarterly*, April.
- Brezinski, Z. (2008). Putin Choice. *The Washington Quarterly*, Spring.
- Garrett, B. (2008). *Russia and the United States: Lukewarm Friends or Hostile Rivals*. Chicago University of Illinois.
- Goldschmidt, P. (2008). U.S-Russian Strategic Partnership Against Nuclear Proliferation. *Center for Strategic International Studies (CSIS)*, July.
- Gotembeller, R. (2008). Russian-American Security Relations After Georgia. *Carnegie Endowment for International Peace*.
- Hill, C. (2005). *The changing Politics of Foreign Policy*. Ed. Hanna Smith & Saari Jarvi & Kikimora.
- Kramer, D. (2010). Resetting US - Russia Relations: It Takes Two. *The Washington Quarterly*, January.
- Kubalkova, V. (Ed.) (2001). *Foreign Policy in a Constricted Word*. London: M.E. Sharpe.
- Legvold, R. (2006). US - Russian Relations: an American Perspective. *Russian in Global Affairs, Vol. 4, No. 4*, October-December.
- Medvedev, D. (2009). *Forward Russia*, September 10 [on-line], available: <http://www.gazeta.ru>
- Mendelson, S. & Gerber, T. (2008). US and Them: Anti American Views of the Putin Generation. *The Washington Quarterly*, Spring.
- Misher, K. (2009). Why Obama is Right on Missile Defense-Whats Next. *Carnegie Endowment for International Peace*.
- National Security Strategy of the Russian Federation Through to 2020 (2009) [on-line], available: <http://www.kremlin.ru>
- The Foreign Policy Concept of the Russia Federation. (2008) [on-line], available: <http://kremlin.ru>
- Valerino, B. (2007). *Russia-United, Russia-United States, 1991-2006: Regime Change and Transformation Interstate Rivalry*. Chicago: University of Illinois.